

چکیده

ناتو طی سال‌های اخیر به تدریج اهداف و راهبردهای خود را متناسب با دنیای پس از جنگ سرد بازتعریف کرده است. دنیای پس از جنگ سرد برای ناتو یعنی دنیایی بی‌رقیب و با تهدیدهای جدید که نیازمند یک هویت تازه است. ناتو از این فرصت به خوبی استفاده کرد و با انطباق دادن اهداف و تهدیدهای خود با اهداف و تهدیدهای جامعه بین‌المللی - به عبارت بهتر سازمان ملل - که همان مبارزه با تروریسم، بنیادگرایی و سلاح‌های کشتار جمعی است، خود را به‌عنوان پلیس بین‌الملل و تنها نیروی نظامی حافظ امنیت جهانی مطرح کرده است. ناتو در مناطق مختلفی در حوزه سنتی و راهبردی خود دخالت کرده است، اما دخالت در لیبی اولین نمایش قدرت و آزمون ناتو در راستای هویت بازتعریف شده جدید است. ناتو در نهایت به دنبال بازتعریف اصول نظام بین‌الملل حاکم بر جامعه جهانی است (نظام وستفالی) تا بتواند ضمن از بین بردن آناارشی موجود، خود را به‌عنوان قدرت مطلق فائقه در نظام جدید (نظام حفاظت) مطرح کند.

واژگان کلیدی: ناتو، لیبی، پلیس جهانی، نظام وستفالی، نظام حفاظت

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۲۵ - ۹۹.

مقدمه

تاکنون نام ناتو با عناوین و اسامی اروپا، آمریکا، بالکان، اروپای شرقی و روسیه عجین شده بود، اما اگر در دهه اخیر به سخنرانی‌های مقامات ناتو، اظهارنظرها درباره این سازمان و نوشته‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران نظری بیفکنیم، متوجه می‌شویم که ناتو به تدریج با خاورمیانه، مداخلات بشردوستانه، نیروی حافظ صلح سازمان ملل، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، بنیادگرایی اسلامی و ... به طرز عجیبی عجین شده است. انتظار می‌رفت که ناتو بعد از فروپاشی شوروی دچار رکود و بی‌هویتی شود، اما هرچه از عمر این سازمان می‌گذرد گویا بر انگیزه و حوزه فعالیت‌های آن افزوده می‌شود. پویایی کنونی ناتو با وجود از بین رفتن تهدیدی که مسبب شکل‌گیری این سازمان شد، نتیجه آینده‌نگری و بازتعریف اهداف ناتو متناسب با تحولات جدید توسط رهبران آن و خروج ناتو از رویکرد صرفاً نظامی به ابعاد سیاسی، امنیتی، اقتصادی، حقوقی و ... است که حضور و حیات این سازمان را توجیه‌پذیر و ضروری کرده است.

اکنون ناتو بر معمَر قذافی در لیبی پیروز شده است، این مداخله در نوع خود استثنایی‌ترین مداخله در خارج از حوزه اروپا - آمریکا است. اگرچه حضور ناتو در افغانستان در قالب «ایساف»^{۱)} اولین نشانه ظهور ناتوی جهانی تلقی می‌شد، باید به یاد داشته باشیم که افغانستان ابتدا توسط آمریکا اشغال و بعد از آن طی فرآیندی ناتو برای امنیت‌سازی و ایجاد ثبات در این کشور حاضر به اعزام نیرو به خارج از حوزه پیمان آتلانتیک شمالی شد. در لیبی، ناتو برای اولین بار و با استناد به قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل و بدون تمسک به نقش رهبری آمریکا، به بهانه حمایت از غیرنظامیان با یک نظام دیکتاتور نظامی وارد رویارویی مستقیم شد که در نوع خود منحصر به فرد و نشان از خیزش ناتو به سمت جهانی‌شدن با پوشش سازمان ملل دارد. اکنون سازمان آتلانتیک شمالی را نباید یک پیمان نظامی صرف در نظر گرفت. ما در این مقاله به دنبال آن هستیم که اهداف راهبردی ناتو و جهان غرب را در آینده با تمرکز بر مداخله اخیر در لیبی به تصویر بکشیم.

1. International Stabilization Force in Afghanistan (ISAF)

ناتو و تحولات آن: از آغاز تا امروز

پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) که در سال ۱۹۴۹ و به منظور ایجاد سپر دفاعی در برابر اتحاد جماهیر شوروی از سوی آمریکا و کشورهای متحد اروپایی آن کشور تشکیل شد، در سراسر دوران جنگ سرد با اتحادیه نظامی رقیب خود - پیمان ورشو - در حالت رقابت و رویارویی قرار داشت، هرچند که این رویارویی هیچ‌گاه به برخورد نظامی منتهی نشد. بعد از فروپاشی شوروی، ناتو برای ادامه حیات خود دست به تغییرات گسترده در اهداف و عملکردهای خود به رهبری آمریکا زد. ناتو برای کنترل روسیه و چین و جلوگیری از شکل‌گیری یک قدرت چالش‌گر در آینده، سیاست گسترش به شرق را در پیش گرفت. در این راستا ناتو از یک نهاد فقط نظامی - دفاعی به نهادی با کارکردهای امنیتی - سیاسی و در نهایت حقوقی هم‌گرایش پیدا کرد و با تغییر شعار قدیمی «امنیت اعضا تفکیک‌ناپذیر است» به شعار «امنیت تفکیک‌ناپذیر است»، حوزه عمل خود را از حوزه سرزمینی کشورهای عضو به حوزه منافع آنان در سراسر جهان گسترش داد. بنابراین ناتو راهبرد نظامی خود را از وضعیت تدافعی به مرور زمان به وضعیت تهاجمی تغییر جهت داده است.

از همان نخستین روزهای پس از فروپاشی شوروی و انحلال پیمان ورشو، ضرورت ابقای ناتو مورد بحث محافل سیاسی - نظامی و آکادمیک قرار گرفت. انتظار همگان این بود که با از میان رفتن دلایل وجودی ناتو به فعالیت این سازمان نظامی نیز خاتمه داده شود، اما تحولات بعدی در دهه ۱۹۹۰، به‌ویژه درگیری‌های بالکان، موجب شد که نه تنها این پیمان کماکان به حیات خود ادامه دهد، بلکه در سال ۱۹۹۹ با الحاق سه کشور چک، مجارستان و لهستان گسترش پیدا کند و بعد آن در حرکتی دیگر نیز در خصوص گسترش به سمت شرق در سال ۲۰۰۴، هفت کشور بلغارستان، استونی، لتونی، لیتوانی، رومانی، اسلواکی و اسلوونی را به عضویت خود بپذیرد، و در نتیجه تعداد اعضای کنونی ناتو به ۲۸ کشور رسیده است. آنچه ما به‌عنوان تغییر در اهداف ناتو مد نظر داریم، از دهه ۹۰ میلادی و به‌طور مشخص از ۲۳ و ۲۴ آوریل ۱۹۹۹ که سران ناتو به مناسبت پنجاهمین سالگرد تاسیس این نهاد در واشنگتن گردهم آمده بودند، شروع شد. در این اجلاس بر مفاهیمی مانند راهبرد جدید پیمان، مخاطرات و چالش‌های امنیتی نظیر تروریسم،

ملی‌گرایی افراطی، موشک‌های دوربرد و تسلیحات هسته‌ای، مواد مخدر، بی‌ثباتی سیاسی، منازعات قومی به منظور دفاع از دموکراسی، حقوق بشر و ممانعت از قاچاق مواد مخدر تاکید شد. لازم به ذکر است که دفاع از دموکراسی و ترویج ارزش‌های لیبرالی مادر همه اهداف ناتو و غرب محسوب می‌شود و براساس یک نظریه ناتو پس از جنگ سرد از یک ابزار راهبردی به یک ابزار اخلاقی تبدیل شده است و این مفهوم ناتو را به‌عنوان جامعه‌ای از ارزش‌های لیبرال یا به‌عنوان یک فدراسیون صلح طلب کانتی معرفی می‌کند و معتقد است که ارزش‌ها و هنجارهای مشترک دموکراتیک برای استحکام اتحاد ناتو، امری حیاتی است و بر پایه همین هویت مشترک است که ناتو بعد از جنگ سرد بر ارتقا و گسترش دموکراسی تمرکز کرده است.^۱

گسترش ناتو به سمت شرق و ارایه تعریف جدیدی از وظایف و برنامه‌های این پیمان واکنش شدید روسیه را برانگیخت، اما وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر و همسویی روسیه با آمریکا در مبارزه با تروریسم بین‌الملل، روسیه را به همکاری با پیمان ناتو در چارچوب «شورای روسیه و ناتو» سوق داد. به این ترتیب، فعالیت‌های ناتو در حوزه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز تسهیل شد. تحول مهم‌تر در این رابطه، گسترش فعالیت‌های ناتو در افغانستان و پذیرش فرماندهی نیروهای سازمان ملل متحد ایساف در سال ۲۰۰۳ در آن کشور بود. در واقع، این اقدام نخستین فعالیت ناتو در منطقه‌ای خارج از حوزه سنتی این پیمان در اروپا به شمار می‌رفت.^۲

حادثه ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در تحولات درونی ناتو محسوب می‌شود و این تحول تا به حال فراز و فرودهای زیادی داشته است. ابتدا ناتو بلافاصله بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر حمایت‌های گسترده خود را از آمریکا اعلام کرد، به‌طوری که ۲۴ ساعت پس از وقوع این حادثه، ناتو برای اولین بار در طول حیات خود به ماده پنج اساسنامه سازمان استناد نموده و اعلام کرد حمله به ایالات متحده به‌عنوان یکی از اعضای سازمان به منزله حمله به تمامی اعضا محسوب شده و آمادگی خود را برای مقابله و جنگ با تروریسم ابراز نمود. بدین ترتیب، جنگ با تروریسم به اولویت اول ناتو تبدیل شد و این سازمان از هر نوع کمکی به آمریکا در جنگ افغانستان دریغ نکرد. واقعیت این بود که آمریکا بر اساس رویکرد یک‌جانبه‌گرایانه خود و مداخله و حل‌وفصل چالش‌ها به صورت یک‌جانبه و دخالت ندادن هم‌پیمانان به دلیل دست‌وپاگیر بودن آنها و تاثیر

منفی بر موفقیت‌های نظامی آمریکا، به سازمان ناتو در حمله به افغانستان نقش چندانی نداد و فقط بعد از خاتمه جنگ برای کنترل اوضاع و امنیت‌سازی و بازسازی افغانستان از نیروهای ناتو در قالب ایساف استفاده نمود.

در جریان حمله آمریکا به عراق، مشکلات آمریکا با ناتو به اوج خود رسید. مخالفت آمریکا با حضور و نقش ناتو در جنگ عراق و رد پیشنهاد این سازمان مبنی بر در اختیار گذاشتن امکانات نظامی و غیرنظامی و مخالفت کشورهای قدرتمند و مؤثر ناتو با حمله به عراق و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و نگرفتن مجوز از شورای امنیت برای حمله به عراق، بیانگر اختلاف متحدان در دو سوی آتلانتیک بود. رفته‌رفته با توجه به نیاز آمریکا به ناتو و نیاز ناتو به حمایت‌های سیاسی، مالی و نظامی آمریکا، دوطرف با تعدیل رفتارهای خود بار دیگر به دوران طلایی همکاری بازگشتند. یکی از مهم‌ترین عواملی که در دوران جدید دو طرف را به اتخاذ سیاست‌های مشترکی وادار کرد؛ مفهوم جدید امنیت و تهدیدهای امنیتی جدید در عرصه بین‌المللی است. چنین احساس تهدید و خطری کشورهای غربی را در یک جبهه متحد شکل می‌دهد. همکاری نزدیک متحدان دوسوی آتلانتیک در دوران دوم ریاست جمهوری بوش (از سال ۲۰۰۴) بیانگر اهمیتی است که دو طرف برای مسایل امنیتی جدید قائل می‌شوند و همچنین هر دو طرف مجبور شده‌اند در شیوه عمل و سیاست‌های خود تجدید نظر کنند. آمریکا که تجربه تلخ عراق را هنوز در پیش روی دارد، علاوه بر مشکلات اقدام یک‌جانبه، دریافته است که قدرت سخت‌افزاری و نظامی به‌تنهایی مشکلات آن کشور را در عراق حل نخواهد کرد.^۴

با وجود فراز و فرودهای بسیاری که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر در روابط ناتو با آمریکا به وجود آمد، این سازمان همچنان یکی از ستون‌های اصلی سیاست دفاعی – امنیتی آمریکاست، به‌طوری‌که در سند رسمی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ به این سازمان توجه ویژه شده و از آن به‌عنوان ابزاری برای صلح و ثبات در بسیاری از کشورهای جهان یاد شده است. ناتو نیز متناسب با تهدیدهای جدید و در راستای منافع قدرتمندترین عضو خود؛ یعنی آمریکا، به بازتعریف بسیاری از مفاهیم خود دست زده است، به‌طوری‌که در بیانیه استانبول در سال ۲۰۰۴ اعلام شد تهدیدهای جدیدی که ناتو با آن رو به رو است، تغییر اساسی یافته است. این تهدیدها

شامل تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی هستند که آمریکای شمالی و اروپا را به‌طور مشترک مورد تهدید قرار می‌دهد. به‌طور کلی مهم‌ترین تغییراتی که در اهداف ناتو به‌ویژه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داده است، عبارتند از:

۱. گسترش حوزه جغرافیایی عملکرد ناتو و تبدیل این سازمان منطقه‌ای (آتلانتیک شمالی) به سازمانی فرامنطقه‌ای؛

۲. تغییر ماهیت این تشکیلات دفاعی از تدافعی^(۱) به تهاجمی^(۲) و تغییر هدف راهبردی آن از دفاع جمعی^(۳) به امنیت جمعی^(۴) که سیاستی گسترشی، برون‌گرا و پیش‌دستانه را طلب می‌کند؛
۳. تغییر ماهیت خطرها و تهدیدهای پیش روی این سازمان از مواردی نظیر کمونیسم و بلوک شرق به مواردی همچون تروریسم، اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و بروز درگیری‌های قومی و اینک ترویج دموکراسی.^۴

جنگ عراق و مسایل بعد از آن باعث شد تا ناتو سیاست‌های دفاعی - امنیتی خود را بازبینی کند. این سازمان که از مشارکت در جنگ عراق محروم شده بود، بعد از اتمام جنگ با پیشنهاد آموزش نیروهای امنیتی عراق و موافقت آمریکا با آن به بازآفرینی وحدت درونی خود پرداخت. از این به بعد ناتو سیاست‌های جدیدی را در راهبرد کلان خود گنجانده که عبارت است از:

۱. تلاش برای استقرار در خاورمیانه در راستای نگاه به شرق پس از گسترش حضور این سازمان در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز؛

۲. تغییر خط مشی نظامی به غیر نظامی؛

۳. حمایت ضمنی از سیاست تهاجمی و اقدام‌های پیش‌دستانه؛

۴. تغییر اقدام‌های سخت‌افزاری به اقدام‌ها و طرح‌های نرم‌افزاری برای گسترش حضور خود در مناطق مختلف جهان؛

۵. تلاش برای نهادسازی و کمک به استقرار دموکراسی و نهادهای دموکراتیک؛

-
1. Defensive
 2. Invasive
 3. Collective Defence
 4. Collective Security

۶ موفقیت در کسب حمایت نهادهای بین‌المللی و نیز نهادهای منطقه‌ای از اقدام‌های این سازمان و فراهم آوردن زمینه کسب مشروعیت بین‌المللی جدید.^۵

براساس آخرین تحولات در اهداف ناتو که به‌طور عمده در ابتکار همکاری استانبول در سال ۲۰۰۴ مورد توجه قرار گرفت، این سازمان مبارزه با تروریسم، بنیادگرایی اسلامی و جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی را در صدر سیاست‌های خود قرار داده است. در این میان و به‌طور طبیعی منطقه خاورمیانه برای رسیدن به این اهداف بازتعریف شده، منطقه‌ای حساس و راهبردی خواهد بود که نیازمند حضور و نفوذ بیشتر ناتو است. منطقه خاورمیانه منطقه‌ای است که حیات اقتصاد جهانی به آن وابسته است و امنیت تولید و توزیع انرژی هدفی است که ناتو را قدم به قدم به منطقه می‌کشاند. در واقع حضور ناتو در خارج از حوزه یورو - آتلانتیک براساس همان اعتقاد جدیدی است که می‌گوید هیچ امنیت پایداری در مرکز بدون امنیت در حاشیه نمی‌تواند وجود داشته باشد. منطقه خاورمیانه از یک طرف به دلیل منابع گسترده انرژی به‌طور طبیعی پای قدرت‌های خارجی را به این منطقه باز خواهد کرد، و از طرف دیگر، به دلیل منشأ تهدیدات جدید محمل خوبی برای هویت‌یابی ناتو شده است. در واقع مقامات ناتو سعی کرده‌اند به‌دنبال تحولات بین‌المللی تعریف جدیدی از ماموریت‌های ناتو در فضای نوین بین‌المللی ارایه کنند. موضوع تروریسم این فرصت و در عین حال تهدید را برای ناتو جهت تبیین یک هویت دیگر فراهم آورده است. تغییر محیط امنیتی و ظهور بازیگران جدید در نظام بین‌المللی مستلزم ایجاد تغییراتی کمی و کیفی در ساختار ناتو و بهره‌گیری از توان آن برای ایجاد تغییرات در حوزه‌های راهبردی در نقاط مختلف جهان است.^۶

بیستمین اجلاس سران ناتو در بخارست، پایتخت رومانی، که از دوم تا چهارم آوریل ۲۰۰۸ برگزار شد، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اجلاس این سازمان در طول عمر آن به‌شمار می‌رود. در این اجلاس به‌طور جدی حضور ناتو در خاورمیانه مورد توجه قرار گرفت و بیشتر توجهات بر کشورهای حوزه خلیج فارس متمرکز شد. در این رابطه اجلاس ناتو در بحرین، در ۲۴ آوریل ۲۰۰۸، را نیز باید مورد توجه قرار داد. این اجلاس که طی آن توافق‌هایی برای مبادله اطلاعات و همکاری‌های امنیتی مطرح شد، از جمله اقدامات اعضای ناتو و به‌ویژه اعضای اروپایی ناتو برای

برقراری پیوندهای نزدیک‌تر با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس تلقی می‌شود. سابقه همکاری ناتو با برخی کشورهای حوزه خلیج فارس به ابتکار اجلاس استانبول باز می‌گردد که در سال ۲۰۰۴ برگزار شد. در این اجلاس به‌ویژه در مورد نحوه کمک به آموزش نیروهای عراقی توافقاتی به‌دست آمد. از میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، بحرین، کویت، امارات متحده عربی و قطر در اجلاس استانبول با ناتو توافقاتی را به امضا رساندند، اما عمان و عربستان از الحاق به این توافقی‌ها خودداری کردند.

در حال حاضر استمرار توافقی‌های ناتو با بحرین و تمایل اعضای ناتو برای گسترش مناسبات خود با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را باید ناشی از دو عامل دانست: نخست، ناکامی‌های ناتو در عرصه افغانستان و تمایل اتحادیه اروپا برای افزایش تجارت و تعامل با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، به‌ویژه بعد از افزایش جهانی قیمت نفت. به نظر می‌رسد مقام‌های ناتو با بزرگ‌نمایی خطر ایران در تلاشند تا عامل مشترک مهمی را برای ادامه تقویت همکاری‌های ناتو و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس مطرح کنند. در اجلاس سال ۲۰۰۸ ناتو و بحرین نیز دبیرکل وقت ناتو با تهدیدآمیز معرفی کردن برنامه‌های هسته‌ای ایران، به‌عنوان یک خطر امنیتی فوری، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس را به همکاری بیشتر با پیمان ناتو ترغیب نمود.^۷

به‌طور کلی با نگاهی به تحولات اخیر در جهان عرب متوجه برجسته شدن نقش ناتو در معادلات منطقه‌ای یا رویه‌سازی مداخلات بشردوستانه این سازمان در ساختار حقوق بین‌الملل هستیم که برای اولین بار در مورد کوزوو اجرا شد و آخرین بار در لیبی در قالب بازوی نظامی شورای امنیت سازمان ملل برای اجرای قطعنامه ۱۹۷۳ و جلوگیری از فاجعه انسانی شاهد آن بودیم. آندره فوگ راسموسن، دبیرکل ناتو، در ۲۴ مارس ۲۰۱۱ اعلام کرد ناتو فرماندهی نظارت بر منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی را به دست می‌گیرد. هرچند سپس ناتو رهبری عملیات نظامی در لیبی را برعهده گرفت، دستیابی به یک توافق جامع به‌سختی حاصل شد. ابهام پیرامون رفتار لیبی در به‌کارگیری موشک‌های اسکاد، تسلیحات شیمیایی و مجاورت سرزمینی آن با اروپا برخی ملاحظات ناتو در اتخاذ تصمیم منسجم و فوری برای مقابله با معمر قذافی بودند.^۸

دخالت ناتو در لیبی: چه چیز جدید است؟

بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که آنچه ناتو در لیبی انجام داد، به طور کامل پدیده‌ای جدید است و نه در گذشته به این شکل، عملیاتی (در خارج از حوزه یورو - آتلانتیک) توسط ناتو صورت گرفته است و نه با مطالعه اهداف، راهبرد و اساسنامه ناتو می‌توان چنین دخالتی را توجیه کرد. ناتو تاکنون در بالکان، کوزوو، یوگسلاوی، افغانستان و عراق دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیمی داشته است، اما هر کدام از این دخالت‌ها با استناد به ناامن شدن حوزه یورو - آتلانتیک و یا مستمسک قرار دادن ماده پنج اساسنامه سازمان که اشعار می‌دارد: حمله به یکی از اعضا به منزله حمله به تمامی اعضا محسوب شده و سایر اعضا باید به یاری عضو مورد تهاجم قرار گرفته بشتابند، بوده است. حمله به لیبی هیچ توجیه حقوقی بر اساس اساسنامه ناتو نداشت و ناتو هم برای حمله به این کشور نتوانست به اساسنامه خود و یا استنادهای سنتی خود متوسل شود. لیبی نه در حوزه یورو - آتلانتیک قرار دارد و نه امنیت یکی از اعضای ناتو را به خطر انداخته بود، اما ناتو به بهانه حفاظت از غیرنظامیان و با پشتوانه قطعنامه ۱۹۷۱ شورای امنیت سازمان ملل به لیبی حمله کرد. آنچه مسلم به نظر می‌رسد، این نکته است که ناتو دست به تحولات گسترده‌ای در اهداف و چارچوب‌های عملکردی خود زده است و در واقع این روندی است که حدود دو دهه است که شروع شده و حمله به لیبی آخرین نمونه از این دست تحولات می‌باشد. ناتو در گذشته بر اساس همین تحول راهبردی در مناطقی دیگر از جهان دخالت کرده است که برای شناخت بهتر چرایی و چگونگی حمله به لیبی، بررسی تحلیلی - تاریخی این دخالت‌ها مهم و حیاتی هستند.

همان گونه که اشاره شد، اصلاحات راهبردی در ناتو را باید در بستر تحولات در محیط راهبردی آن (که ناتو را قدم به قدم برای دخالت در محیط غیرراهبردی آن مهیا کرد) و نحوه واکنش ناتو به این تحولات شناخت. بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، ناتو به شدت دچار رنج ناشی از بی‌هویتی شد، بسیاری بر این باور بودند که این سازمان فقط هزینه‌های هنگفتی را متوجه اعضا برای حفظ آن می‌کند و باید منحل شود. در مقابل کسانی که لایه‌های زیرین و خاموش تنش و ناامنی پس از جنگ سرد را رصد می‌کردند، معتقد بودند که وجود و ادامه حیات ناتو نه تنها لازم و ضروری است، بلکه باید متناسب با تهدیدهای برخاسته از محیط

امنیتی جدید، اهداف جدیدی برای این سازمان تعریف کرد تا غرب برتری و قدرت خود را تا آینده‌ای دوردست حفظ کند و آن را توسعه دهد. حوادث و رویدادهای متعدد در محیط امنیتی ناتو پس از جنگ سرد، درستی دیدگاه دوم را اثبات کرد و این نهاد نه تنها از بین نرفت، بلکه در حال حاضر به بازوی قدرتمند سیاسی، حقوقی، امنیتی و نظامی غرب برای پی‌گیری اهداف راهبردی این بلوک تبدیل شده است.

اولین جرقه و زمزمه مربوط به نیاز به ناتو و لزوم تحول در اهداف راهبردی آن پس از جنگ سرد، به جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ بر می‌گردد. نقش ناتو در بحران اول خلیج فارس بر بسیاری پوشیده مانده است و به دلیل اینکه این پیمان به صورت مستقیم وارد جنگ با عراق نشد، بسیاری بر این باورند که اساساً ناتو نقشی در این جنگ نداشت. اما ناتو در این بحران برای اولین بار به شدت نگران امنیت یکی از اعضای خود شد و نگرانی عمده این سازمان هم به‌طور عمده متوجه تهدید امنیت ترکیه به‌عنوان یکی از اعضا توسط عراق بود. پاسخ ناتو به تجاوز عراق به کویت براساس اساسنامه خود، تشکیل و حضور محافظ جنوبی بود که مأموریت آن آماده‌باش برای مهار هرگونه تهدیدی بود که احتمال داشت در نتیجه بحران خاورمیانه، در منطقه جنوبی فرماندهی متحدان در اروپا به وجود بیاید. درواقع سه نگرانی در دستور کار ناتو قرار گرفت:

۱. خطر تروریسم که هر آن می‌توانست در هر بخش از منطقه روی بدهد؛
 ۲. موشک‌های اسکاد دوربرد و حملات شیمیایی که احتمالاً محدود به جنوب شرقی ترکیه بود؛
 ۳. خطرات بالقوه‌ای برای ارتباطات دریایی و هوایی از طریق پایگاه‌های جنوبی و مدیترانه‌ای.^۹
- ناتو نه تنها اقدامات متعدد و قابل ملاحظه‌ای برای محافظت از یکی از اعضای خود به عمل آورد، بلکه به‌طور غیررسمی در عملیات توفان صحرا به نقش‌آفرینی پرداخت. بارزترین نقش این نهاد، استفاده از پایگاه‌های ناتو، تجهیزات و زیرساخت‌های از قبل آماده شده در طول بحران مذکور بود، به‌طوری که بسیاری از عملیات هوایی آمریکا علیه عراق از پایگاه‌های ناتو در ترکیه، اسپانیا و انگلیس انجام می‌شد. در کل ناتو و دولت‌های عضو آن در طول این عملیات نقش‌های زیادی داشتند که عبارتند از:

۱. نقش دفاعی رسمی موفق در منطقه فرماندهی جنوب؛

۲. کمک به عملیات تهاجمی ائتلافی در عراق با استفاده از زیرساخت‌های ناتو در اروپا؛

۳. تسهیل عملیات ائتلافی با استفاده از رویه‌های ناتو؛

۴. مساعدت نیروها از دولت‌های عضو ناتو به رهبری آمریکا و مشاوره‌ها و مبادله اطلاعات در

شورای آتلانتیک شمالی.^{۱۰}

دومین منازعه‌ای که ضرورت ادامه حیات ناتو را پس از جنگ سرد تثبیت کرد و یک قدم این سازمان را به دگرگونی در اهداف راهبردی خود نزدیک‌تر کرد، منازعه بالکان بود. ابتدا ناتو در این بحران نقش حاشیه‌ای داشت و همه چشم‌ها به اتحادیه اروپا و سازمان ملل دوخته شده بود. بالکان منطقه‌ای است که منشأ دو جنگ ویرانگر برای اروپا و جهان بود، بنابراین انتظار می‌رفت که ناتو بلافاصله به این بحران واکنش نشان دهد. اولین واکنش ناتو عملیات نظارت دریایی بود که به اجرا درآمد. بلافاصله عملیات نظارت دریایی به عملیات محافظت دریایی تبدیل شد و این برای نخستین بار در طول حیات ناتو بود که این سازمان در تدارک اعمال زور علیه کشور دیگری به بهانه اجرای قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل برآمد. ناتو در این مرحله و به تدریج و بیشتر در قالب بمباران‌های هوایی دولت یوگسلاوی را به زانو در آورد. دخالت ناتو در یوگسلاوی سابق نقطه عطفی برای بررسی ریشه‌های دگرگونی این سازمان به حساب می‌آید؛ زیرا ناتو برای اولین بار خارج از اساسنامه خود عمل کرد و به نوعی آن را زیر پا گذاشت. بر اساس دیدگاه برخی، حمله ناتو به یوگسلاوی نقض ماده پنج اساسنامه مبنی بر دفاعی بودن این سازمان و توسل به زور تنها در صورت حمله علیه یکی از اعضا اتحادیه بود.^{۱۱} دخالت ناتو در منطقه بالکان در سال ۱۹۹۲ با عملیات هوایی، دریایی و زمینی تحت مجوز قطعنامه شورای امنیت آغاز شد و در مارس ۱۹۹۹ با تشدید حملات هوایی علیه صرب‌ها بدون مجوز سازمان ملل پایان یافت. در مدیریت منازعات در یوگسلاوی سابق از طریق ماموریت‌های خارج از ماده پنج در خصوص مدیریت بحران، صلح‌سازی و حفظ صلح، ناتو از نقش یک پیمان‌کار دسته دوم در پاسخ به نیازهای سازمان ملل به یک مشارکت‌کننده فعال در جستجوی متوقف کردن جنگ و تعریف ماموریت‌ها و صلاحیت‌های خویش تغییر جهت داد و اکنون به مرحله‌ای رسیده است که به هرگونه تنش در هر نقطه جهان به مانند همان تنش در بالکان می‌نگرد.

حادثه ۱۱ سپتامبر و تسریع تحول تکاملی ناتو

تمام خواب‌هایی که موافقان ادامه حیات ناتو برای این سازمان دیده بودند، با حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تعبیر شد. تا قبل از این حادثه همه توجه ناتو به منطقه بالکان معطوف شده بود، اما وقوع این حوادث منجر به برجسته شدن منطقه خاورمیانه در راهبرد ناتو شد. سران ناتو بعد از فروپاشی شوروی درصدد یافتن جایگزینی برای تهدید کمونیسم بودند که این جایگزین با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر به منصه ظهور رسید و از این تاریخ به بعد پدیده‌ای به نام تروریسم و یا به عبارت بهتر، بنیادگرایی اسلامی به خوبی توانست خلاء کمونیسم را در منظومه عملیاتی ناتو پر کند. حادثه ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در تحول تکاملی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی محسوب می‌شود و از این حادثه به بعد ناتو شروع به بازتعریف اهداف خود در راستای نگاه جهانی به همه تهدیدها و پدیده‌ها کرد. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ منجر به حمله آمریکا به دو کشور افغانستان و عراق شد. بلافاصله بعد از این حادثه، ناتو دست به حمایت‌های بی‌دریغی از آمریکا زد و برای اولین بار برای حمایت از یکی از اعضای خود به ماده پنج اساسنامه متوسل شد. نقش ناتو به این حد محدود نشد و و بعد از اشغال دو کشور افغانستان و عراق، مراحل جدیدی از نقش و توانایی ناتو برای ثبات‌سازی و امنیت‌سازی شروع شد.

اولین قربانی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، کشور افغانستان بود. آمریکا ابتدا و برای اشغال افغانستان به‌طور مستقیم از ناتو استفاده نکرد. فقط با تکیه بر همراهی متحد سنتی خود؛ یعنی انگلیس، این کشور را اشغال کرد. بعد از اشغال افغانستان، آمریکا با مشکلات متعددی روبه‌رو شد که در نهایت مجبور به طلب کمک از ناتو گردید. طی کش‌وقوس‌های فراوان، بالاخره ناتو در آگوست ۲۰۰۳ رهبری نیروی موسوم به آیساف را برعهده گرفت و برای اولین بار این سازمان یک مسئولیت امنیتی را در منطقه‌ای خارج از اروپا و شمال آمریکا پذیرا شد. در راستای یکی از اهداف جدید ناتو (بازوی نظامی سازمان ملل) این بار هم این سازمان به استناد قطعنامه ۱۳۷۸ شورای امنیت مورخ ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱، نیروهای آیساف را تشکیل داد و هدف اصلی خود را هم ایجاد امنیت عمومی در سرتاسر افغانستان، حفظ حکومت مرکزی در کابل، مبارزه با تروریسم بین‌المللی و بنیادگرایی اسلامی و قطع ارتباط طالبان با پاکستان اعلام کرد. اما هدف نهایی و

راهبردی ناتو که در افغانستان اولین جرقه آن زده شد، تبدیل شدن به یک سازمان امنیت جهانی است که در قالب طرح یک ناتوی جهانی با شرکای جدید، اعضای جدید، توانایی‌های نظامی جدید و یک ماموریت راهبردی جدید است.^{۱۲} در واقع حضور ناتو در افغانستان، به‌خوبی بیانگر این مساله مهم است که دشمن جدید ناتو بعد از فروپاشی شوروی و نابودی پیمان ورشو، تروریسم و بنیادگرایی اسلامی است و هدف ناتو هم به مهار و نابودی این پدیده تغییر یافته است. ناتو همچنین در شصتمین سالروز تاسیس خود در استراسبورگ (فرانسه) در تاریخ سوم اوت ۲۰۰۹، با اعزام سه هزار نیروی دیگر به افغانستان در حوزه‌های غیرعملیاتی موافقت کرد. همسو با اقدامات ناتو، آمریکا به جز ۱۵ هزار نیروی خود در آیساف، ۱۵ هزار نفر در قالب تیم‌های آموزشی و ضدتروریستی به افغانستان اعزام کرده است. با وجود این، بر اساس راهبرد جدید اجرایی اوباما تعداد نیروهای آمریکایی تا اواسط سال ۲۰۱۰ به ۶۶ هزار نفر افزایش یافته که خود مبین این است که رویکرد آمریکا و ناتو در افغانستان مبتنی بر حضور نظامی بلندمدت می‌باشد.^{۱۳}

بعد از اشغال افغانستان نوبت به عراق رسید. برخلاف افغانستان که همه اعضای ناتو با آمریکا همکاری زیادی داشتند، جنگ سال ۲۰۰۳ ناتو و آمریکا را رو در روی هم قرار داد. ناتو حتی به دلیل اختلاف‌های درونی خود به سختی توانست به درخواست کمک ترکیه به‌عنوان یکی از اعضای خود، برای پیش‌بینی‌های دفاعی و امنیت لازم در طول جنگ ۲۰۰۳ عراق، پاسخ مثبت دهد. باوجود اینکه ناتو در طول اشغال عراق کمک شایانی به آمریکا نکرد، اما بعد از سقوط صدام به‌تدریج در عراق فعال شد. برگزاری نشست سران در استانبول ترکیه در تابستان ۲۰۰۴، نقطه عطفی برای سیاست ناتو در قبال عراق بود. در این نشست، آمریکا و کشورهای اروپایی موافقت کردند که در کنار اعطای برخی کمک‌ها، نیروهای امنیتی و نظامی عراق را آموزش دهند.^{۱۴} نقش ناتو در عراق به آموزش نیروهای نظامی و امنیتی محدود نشد و بر اساس آخرین تصمیم‌گیری ناتو در مورد عراق، مقرر شد که همکاری‌های این نهاد به سایر زمینه‌ها نیز گسترش یابد.

نکته‌ای که این سازمان سعی می‌کند به‌شدت به آن پایبند باشد، حرکت بر اساس تصمیم‌ها و قطعنامه‌های سازمان ملل است و یکی از دلایل اختلاف ناتو با آمریکا در جنگ عراق، یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و حرکت این کشور خارج از تصمیم‌های سازمان ملل بود. در واقع ناتو

سعی می‌کند با هم‌سویی کامل با سازمان ملل خود را به تدریج به بازوی نظامی این سازمان تبدیل کند تا بتواند در هر نقطه از جهان در پوشش این سازمان اهداف خود را دنبال کند؛ راهبردی که در لیبی اولین نتایج آن به دست آمد.

دخالت ناتو در لیبی را باید در قالب اهمیت منطقه خاورمیانه برای ناتو مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. عموماً چهار دلیل را برای توجه زیاد ناتو به خاورمیانه مطرح کرده‌اند:

۱. خاورمیانه منطقه هم‌جوار حوزه جغرافیایی ناتو است و می‌تواند در امنیت اروپا تاثیرگذار باشد؛

۲. پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که تروریسم به عنوان یکی از تهدیدهای ناتو مطرح و مقابله با آن در قالب یکی از ماموریت‌های این پیمان تعریف گردید، خاورمیانه به عنوان بستر این تهدید شناسایی و مورد توجه قرار گرفت؛

۳. توسعه روزافزون اهمیت انرژی و نیاز روزافزون تر غرب به آن و مطرح بودن خاورمیانه به عنوان منبع اصلی تامین انرژی اقتصاد غرب؛ و

۴. توسعه سلطه غرب بر جهان با توجه به فروپاشی بلوک شرق.^{۱۵}

علاوه بر موارد بالا، باید مورد پنجمی هم اضافه کرد که همان تهدید گسترش سلاح‌های کشتار جمعی برای ناتو است که باز هم منطقه خاورمیانه به طرز عجیبی به سمت تولید این سلاح‌ها تمایل پیدا کرده است و ناتو هم براساس ماموریت‌های جدید خود باید به گسترش این سلاح‌ها در هر نقطه از جهان واکنش نشان دهد. موضوع مهمی که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته است، تلاش ناتو برای گسترش فرهنگ و تمدن غربی از طریق برداشتن موانع آن حتی با ابزارهای نظامی و خشونت‌بار است. در حال حاضر منطقه خاورمیانه تنها منطقه‌ای در جهان است که در مقابل فرهنگ لیبرال دموکراسی مقاومت کرده است و تا زمانی که این منطقه پذیرای فرهنگ لیبرال نشود، غرب نمی‌تواند به پایان تاریخ امیدوار باشد. منطقه خاورمیانه بیش از ۷۰ درصد ذخایر نفتی و حدود ۳۰ درصد ذخایر گاز جهان را در اختیار دارد. علاوه بر آن، این منطقه قلب و مرکز دومین دین بزرگ جهان است و این دین بزرگ‌ترین مانع روند جهانی‌شدن محسوب می‌شود که در واقع با درنوردیدن مرزها فرهنگ و نگرش غربی را به سراسر جهان انتقال

می‌دهد. ترکیب دو عنصر اقتصاد و فرهنگ، جایگاه غیرقابل انکار سیاسی این منطقه را در روند جهانی شدن به یکی از بالاترین سطوح در جهان می‌رساند. بنابراین، برای هم‌سویی و همراهی کشورهای این منطقه با روند جهانی شدن، عبور از موانع و مشکلات جدی که در بعضی موارد به صورت نظامی و امنیتی نمود پیدا می‌کنند، امری الزامی خواهد بود. در واقع در این حوزه، چگونگی برطرف کردن این موانع است که کاربرد و جایگاه ناتو را مشخص می‌سازد. به عبارتی دیگر، ماهیت بخشی از این موانع به گونه‌ای است که تداوم و حتی گسترش بیشتر ناتو را موضوعی الزامی کرده است.^{۱۶}

اهداف ناتو در لیبی: تئوری پردازی‌ها و واقعیت‌ها

تاکنون نظریه‌های مختلفی در مورد علل و عوامل حمله ناتو به لیبی و به خصوص علل طولانی شدن جنگ با وجود قدرت و برتری بلامنازع ناتو بر قذافی و طرفدارانش، بیان شده است. طبق اولین دیدگاه، علت و یا هدف اصلی تهاجم ناتو به لیبی، سرپوش گذاشتن بر شکست آن در افغانستان است. در واقع این عده معتقدند که ناتو که در قالب آیساف قرار بود صلح و امنیت را برای کشور افغانستان ایجاد کند، در این راه با شکست مواجه شده و تاکنون به دلیل قدرت یافتن تدریجی طالبان نه تنها به ایجاد یک حاکمیت مقتدر مرکزی نتوانسته است کمک شایانی کند، بلکه هر روز شاهد ناامنی و اقدامات خرابکارانه و تروریستی در افغانستان هستیم و این کشور از لحاظ ناامنی به سال‌های قبل از اشغال توسط آمریکا برگشته است. بر همین اساس ناتو برای انحراف افکار عمومی از افغانستان به لیبی و سرپوش گذاشتن بر ناتوانی‌های خود، تصمیم به حمله به لیبی گرفته است.

عده‌ای دیگر برای بیان اهداف ناتو در لیبی بحث نفت را مطرح می‌کنند. لیبی جزو معدود کشورهای نفت‌خیز قاره آفریقا است که غرب کنترل و سیطره چندانی بر آن نداشت. این عده معتقدند که غرب به خصوص بعد از اتفاقات موسوم به بهار عرب، کنترل مطلق خود را بر نفت خاورمیانه از دست داده و یا خواهد داد، بنابراین برای یافتن جایگزین‌هایی در دیگر مناطق جهان دست به دخالت در لیبی زده است. آفریقا در حال حاضر توسعه‌نیافته‌ترین منطقه جهان است که

با توجه به مشکلات بی‌شمار آن، مستعد دخالت و حضور غرب در این نقطه از جهان است و ناتو به عنوان رکن نظامی غرب ضمن بسط و توسعه نفوذ غرب در این قاره از طریق دخالت مستقیم، از حضور سایر بازیگران و قدرت‌های رقیب جهانی (مانند چین و روسیه) در این منطقه جلوگیری می‌کند.

طبق نظر و دیدگاه برخی دیگر، باز هم آمریکا پشت همه قضایاست و حمله ناتو به لیبی بر اساس راهبرد و منافع آمریکا صورت گرفته است. این عده معتقدند که ایالات متحده همچنان سیاست‌های سلطه‌طلبانه خود را حفظ کرده است و می‌خواهد به هر طریق ممکن تمام کشورها را به زیر سلطه خود بکشانند. آمریکا به دلیل سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه دولت جورج بوش و اشغال و حضور نظامی مستقیم در کشورهای افغانستان و عراق، به شدت کشورهای دوست و هم‌پیمان خود را به خصوص در ناتو بی‌اعتماد کرده و حس تنفر و انزجار افکار عمومی به خصوص در خاورمیانه را نسبت به خود برانگیخته است. بنابراین آمریکا با وجود اینکه قدرتمندترین و موثرترین و حتی فرمانده ناتو محسوب می‌شود، از دخالت مستقیم در لیبی خودداری کرد و اوپاما با مطرح کردن مکرر حمایت از مردم خاورمیانه در برابر دیکتاتورها، از ناتو به عنوان ابزاری پوششی استفاده می‌کند تا ضمن ترمیم چهره مخدوش شده کشورش برای متحدان و افکار عمومی جهانی، به اهداف جهانی خود که همان اهداف دولت بوش است، اما با قالبی جدید، دست پیدا کند.

عده‌ای دیگر با تجزیه و تحلیل نشست‌های ناتو و اعلامیه‌های آن، اهداف این سازمان را از دخالت در لیبی استنتاج کرده‌اند. آنها معتقدند که اگرچه به طور سنتی فعالیت‌های ناتو محدود به اروپا و آمریکا است، اما بر اساس راهبرد آن تا سال ۲۰۲۰ که در نشست لیسبون (در سال ۲۰۱۰) به تصویب رسید، حوزه فعالیت آن به پلیس بین‌الملل و انجام فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی گسترش یافته است. در این چارچوب، ناتو می‌تواند به عنوان تنها نیروی نظامی جهان برای امنیت بین‌المللی وارد صحنه شود و به جای نیروهای حافظ صلح سازمان ملل ایفای نقش کند. پس ناتو در سراسر جهان از شرق آسیا گرفته تا آفریقا و آمریکای لاتین و ... حضور نظامی پیدا می‌کند، چنانچه نتیجه اجرای بخشی از این راهبرد را در لیبی می‌توان مشاهده کرد. سران ناتو اگر چه فعالیت‌های سایبری، فرهنگی و سیاسی را بر اصول خود افزوده‌اند، همچنان بر اصل

نظامی‌گری تاکید دارند و آن را از راهبردهای اساسی خود قلمداد می‌کنند؛ زیرا در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی توانایی چندانی ندارند. بنابراین برآنند تا با تحرکات نظامی نظیر آنچه که در قبال لیبی انجام داده‌اند، اهداف خود را محقق سازند. البته ادعاهای آنان بیشتر در پوشش اقدامات انسان‌دوستانه انجام می‌شود تا مانع اعتراض‌های جهانی نسبت به اقدامات خود شوند.^{۱۷} آنچه در نشست لیبسون به‌عنوان راهبرد نهایی مورد توافق قرار گرفت، «پیش‌روی کند و محتاطانه» است و بسیاری هدف اصلی ناتو را از طولانی کردن جنگ بر اساس همین راهبرد تفسیر می‌نمایند و در ادامه معتقدند که ناتو به این دلیل پایان دیکتاتوری قذافی را به تاخیر انداخت که مخالفان بعد از پیروزی با یک کشور ویران شده روبه‌رو باشند و و همین امر آنها را بیش از پیش به غرب وابسته کند و از طرف دیگر، برای شرکت‌های اروپایی و آمریکایی برای سرمایه‌گذاری در لیبی به‌دلیل وسعت ویرانی‌ها، هموارتر شود.

تمام تحلیل‌ها و دیدگاه‌هایی که اشاره شد، هم می‌توانند اشتباه باشند و هم درست، اما هیچ‌یک از آنها نمی‌توانند به‌عنوان یک تحلیل جامع و منطقی اهداف اعلامی و اعمالی ناتو در لیبی را پوشش دهند. در مورد دیدگاه اول (شکست ناتو در افغانستان)، باید گفت که به‌طور معمول وقتی یک کشور یا سازمان در برخورد با مسأله‌ای شکست می‌خورد، این امر منجر به تضعیف آن کشور و یا سازمان می‌شود و قدرت عملیاتی و مانور بیشتر را از آنها می‌گیرد. ناتو اگر در صحنه افغانستان شکست خورده باشد، به‌طور طبیعی نباید شرایط دیگری مانند افغانستان را برای خود ایجاد کند تا تجربه تلخ شکست را تکرار نماید. آنچه که ما در افغانستان مشاهده می‌کنیم، تثبیت حاکمیت مرکزی در این کشور و ایجاد گام به گام سازوکارهای دموکراتیک است که در واقع همان اهداف ناتو محسوب می‌شود. بنابراین نظریه اول نمی‌تواند به‌خوبی در مورد اهداف ناتو در لیبی گویا و روشن باشد.

نظریه دوم (نفت) هم ایرادهایی دارد. نخست اینکه، غرب و به‌خصوص آمریکا وابستگی چندانی به نفت خاورمیانه ندارد، بلکه این اقتصاد جهانی است که در کل به نفت و انرژی خاورمیانه و امنیت انتقال آن وابسته است. آنچه برای غرب و آمریکا مهم است، امنیت انرژی و حمل و نقل آن در منطقه خاورمیانه است که اتفاقات موسوم به بهار عرب نه‌تنها از قدرت و

سیطره آمریکا برای ایجاد امنیت در خاورمیانه نکاسته است، بلکه پس از این اتفاقات احساس نیاز به حضور قدرت آمریکا در منطقه برای ایجاد امنیت، بیشتر شده است.

دیدگاهی که می‌خواهیم ارایه دهیم، ترکیبی است از سایر دیدگاه‌های ارایه شده در این مقاله به اضافه موارد تکمیلی که می‌تواند ما را در دستیابی به یک تحلیل جامع و مانع از تحولات لیبی یاری کند. به هر حال آنچه مسلم است این است که ناتو دست به تحولات گسترده‌ای در اهداف و راهبردهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت خود زده است، اما این تحولات را باید در بستر سایر تحولات منطقه خاورمیانه به خصوص بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و با نگاه ویژه به دخالت این سازمان در لیبی مورد نقد و بررسی قرار داد. واقعیت این است که آمریکا قدرتمندترین و موثرترین عضو ناتو است. این کشور بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، دو کشور افغانستان و عراق را اشغال کرد و دولت جرج بوش بسیاری از واکنش‌های خود را به صورت یک‌جانبه عملی می‌کرد و همین امر تبعات بسیار منفی برای قدرت نرم آمریکا به دنبال داشت. از یک طرف به خصوص در مورد حمله به عراق بسیاری از متحدان آمریکا از این کشور فاصله گرفتند و از طرف دیگر، مردم منطقه و افکار عمومی جهانی به دلیل سیاست‌های نظامی گرایانه آمریکا به شدت نسبت به این کشور بدبین شده‌اند. به قدرت رسیدن باراک اوباما و اتفاقات موسوم به بهار عرب، بستر خوبی را مهیا کرد تا چهره مخدوش شده ایالات متحده ترمیم و قدرت نرم کاهش یافته این کشور به خصوص در خاورمیانه، افزایش یابد. حمایت از مردم منطقه در مقابل دیکتاتورهای مانند مبارک که زمانی جزو راهبردی‌ترین هم‌پیمانان واشنگتن بودند، توانست بخشی از نگاه‌های منفی نسبت به آمریکا را از بین ببرد. در این میان رسیدن موج تغییر به لیبی فرصت استثنایی بود که باراک اوباما به‌خوبی از آن استفاده کرد. اوباما با کنار کشیدن آمریکا از منازعه لیبی، از یک طرف توانست با شریک کردن متحدان آمریکا در مدیریت مسایل جهانی (مانند: انگلیس، فرانسه، ایتالیا، آلمان و ...) و در اصل دادن نقش رهبر و فرمانده به آنها، دوباره اعتماد آنها را به دست آورد و از طرف دیگر، با حمایت لفظی از مردم لیبی و عدم دخالت مستقیم نظامی در این کشور توانست افکار عمومی جهانی و به خصوص نظر مثبت مردم خاورمیانه را نسبت به خود و کشورش جلب کند.

ناتو هم در این میان به بسیاری از اهداف پیدا و پنهان خود جامه عمل پوشانید. ناتو با آینده‌نگری و بر اساس راهبرد پیشروی کند و محتاطانه به هدف درازمدت خود که همان تبدیل شدن به پلیس بین‌الملل و یا تنها نیروی نظامی جهانی برای ایجاد امنیت بین‌المللی است، نزدیک‌تر شد. ناتو به خوبی دریافته بود که ورود سربازهای آمریکا به بغداد و کابل و پخش این تصاویر برای جهانیان، به شدت مردم خاورمیانه و حتی سایر مناطق را نسبت به آمریکا خشمگین کرده و این کشور را تا حد یک کشور متجاوز و اشغالگر در ذهن مسلمانان تقلیل داده بود. ناتو با استفاده از این تجارب، از ورود سربازان خود به لیبی خودداری کرد و همه مردم جهان آنچه را در رسانه‌ها مشاهده می‌کردند، مردم عادی لیبی بود که با سلاح‌ها و حتی بدون یونیفرم علیه قذافی می‌جنگیدند. حتی بعد از سقوط قذافی، هیچکس حتی یک سرباز ناتو را در طرابلس مشاهده نکرد و آنچه به وضوح دیده می‌شد، شادی مردم اسلحه به دست لیبی بود که دنیای پس از دیکتاتور را جشن می‌گرفتند. تنها تصویری که از دخالت ناتو در لیبی پخش می‌شد، صحنه برخاستن هواپیماهای جنگی از باند فرودگاه‌ها بود که این تصویر نه تنها دخالت و اشغال‌گری و تجاوز را به ذهن‌ها متبادر نمی‌کرد، بلکه بیشتر نشان از حمایت از مردم ستمدیده در مقابل یک دیکتاتور ستمکار بود. این سبک جنگ در واقع مدیریت اطلاعات عمومی نام دارد که در جنگ اطلاعاتی جایگاه بسیار مهمی پیدا کرده است و بیشتر به هماهنگ‌سازی انتشار و یا سانسور به‌هنگام اطلاعات و تصاویر در رسانه‌ها مربوط می‌شود.^{۱۸} به درازا کشاندن سقوط قذافی توسط ناتو نیز بی‌ارتباط با تجربه‌های عراق و افغانستان نبود. آمریکا بعد از اشغال افغانستان و عراق با انبوهی از مشکلات روبه‌رو شد. نبود گروه‌ها و احزاب سازمان‌یافته برای تشکیل دولت، سردرگمی مردم و بی‌تفاوتی آنها به دلیل نقش کم‌رنگ در سقوط حاکمیت قبلی، سوءاستفاده از الفاظی مانند تجاوز، اشغال‌گری، دخالت و ... توسط برخی گروه‌ها و افراد حاکمیت قبلی و ... مشکلاتی بودند که هزینه‌های فراوانی را متوجه دولت آمریکا کرد. ناتو این بار با دخالت غیرمستقیم و دادن مسئولیت به خود مردم لیبی و گروه‌ها و احزاب مخالف تاحدودی بسیاری از مشکلات بعد از سقوط قذافی را حل کرد. در واقع یکی از علل حرکت گام به گام ناتو در برخورد با قذافی، شکل گرفتن احزاب و گروه‌های مخالف و احساس مالکیت مردم و مخالفان بر حاکمیت جدید بود که

به‌طور حتم مشکلات انتقال قدرت لیبی را در آینده کاهش می‌دهد و سازوکارهای دموکراسی در این کشور با سرعت بیشتری نسبت به عراق و افغانستان ایجاد خواهد شد.^{۱۹} با همه این تفاسیر نباید این نکته را از نظر دور داشت که ناتو با طولانی کردن سقوط قذافی در لیبی به دنبال آن بود که مخالفان هرچه بیشتر به این سازمان وابسته شوند و در آینده بتواند از این وابستگی برای پیشبرد منافع خود بهره‌برداری نماید. بعد از سقوط قذافی بلافاصله نماینده مخالفان به فرانسه و ایتالیا سفر کرد و از کشورهای اروپایی خواست که دارایی‌های بلوکه شده دولت سابق لیبی را آزاد کنند تا بتوانند از این سرمایه‌ها برای ترمیم خرابی‌های گسترده این کشور و رفع سایر نیازهای اولیه مردم استفاده کنند. این استمداد به خوبی می‌تواند نشان‌دهنده وابسته شدن مخالفان به غرب و بهره‌برداری از این وابستگی در آینده باشد.

ناتو بعد از لیبی و با استفاده از این تجربه منتظر خواهد ماند تا ابتدا مردم علیه نظام‌های استبدادی خود به پاخیزند، سپس با استفاده از موقعیت پیش آمده به صورت مخفی و با کمک به مخالفان، حاکمیت‌ها و دیکتاتورها را وادار به واکنش‌های خشونت‌آمیز می‌کند. در مرحله بعد، جامعه جهانی و به خصوص سازمان ملل را وادار به اقدامات گسترده از جمله تحریم و صدور قطعنامه از طریق شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور خواهد کرد. در واقع ناتو برای قانونی جلوه دادن اقدامات خود و کم کردن حساسیت‌ها، ابتدا منتظر آماده‌شدن افکار عمومی از طریق اقدامات تحریمی و تنبیهی شورای امنیت سازمان ملل خواهد ماند، سپس با کمک‌های همه‌جانبه نظامی و غیرنظامی به مخالفان و برقراری منطقه پرواز ممنوع و انجام حملات دقیق هوایی به‌صورت گام‌به‌گام و محتاطانه و انجام عملیات روانی و جلب حمایت‌های سیاسی بین‌المللی، نظام حاکم را سرنگون خواهد کرد.

ناتو و تحول در نظام وستفاليا

نظام جهانی کنونی باوجود تحولات گسترده به واسطه وقوع دو جنگ جهانی و تشکیل سازمان ملل، همچنان بر اساس اصول نظام وستفاليا به حیات خود ادامه می‌دهد. نظام وستفاليا در واقع به معاهده صلح وستفاليا در ۱۶۴۸ بین کشورهای پادشاهی اروپا برمی‌گردد که از آن زمان

به بعد مفهوم کشور و دولت - ملت به معنای واقعی متولد شد و دولت - ملت‌ها به بازیگران اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شدند. دولت در نظام وستفالیای واجد سه ویژگی مهم و خدشه‌ناپذیر شد: ۱. تمامیت ارضی یا حاکمیت؛ ۲. نفوذناپذیری؛ و ۳. استقلال سیاسی.^{۲۰}

اصل تمامیت ارضی یا حاکمیت به این مهم اشاره دارد که هر دولتی در چارچوب مرزهای خود، قانون‌گذار عالی به حساب می‌آید و مختار است آن‌گونه که تمایل دارد حکومت کند. نفوذناپذیری به این مهم اشاره دارد که هیچ دولتی حق ندارد قوانین مورد نظر خود را در سرزمین‌های دیگر اجرا کند، مگر با اجازه دولت صاحب آن سرزمین. در نهایت اصل استقلال سیاسی به این می‌پردازد که دولت‌ها ممکن است از لحاظ مولفه‌های قدرت با هم برابر نباشند، اما همه از حق استقلال یکسان برخوردارند و ضعیف یا قوی بودن خدشه‌ای به استقلال دولت‌ها نباید وارد کند. نظام وستفالیای که مبتنی بر استقلال و حاکمیت مطلق دولت‌ها بود، تاکنون پایه و اساس نظام بین‌المللی بوده و بنا به اعتقاد برخی بذر حاکمیت دولت و عدم مداخله که دولت‌مردان قرن هفدهم کاشتند، توانست در نهایت منشور سازمان ملل متحد، کنوانسیون‌های ژنو و دیگر نهادهای معاصر حقوق بین‌الملل را به بار آورد.^{۲۱}

با سقوط شوروی و پایان جنگ سرد، غرب سرمست از پیروزی لیبرال دموکراسی فریاد نظم نوین جهانی را سر داد و درصدد پی‌ریزی نظام بین‌المللی جدیدی بود که در آن غرب به رهبری آمریکا و وایدئولوژی لیبرال دموکراسی در جهان یکه‌تازی می‌کند. پیشرفت‌های گسترده فناوری ارتباطات و پدیده جهانی‌شدن که عموماً به نفع فرهنگ و تمدن غربی در حال جریان است نیز مزید بر علت شده تا غرب نسبت به حاکمیت مطلق خود بر جهان مطمئن‌تر شود و به دنبال سازوکارهای لازم برای بسط و قانونی کردن این سلطه برود. غرب ابتدا با مطرح کردن مباحثی مانند حاکمیت محدود، حاکمیت نامطلوب، دولت‌های ورشکسته، مناطق دارای خلأ قدرت، مداخلات بشردوستانه، مفهوم جدید امنیت و ... تابوی حاکمیت ملی و استقلال دولت‌ها را درهم بشکند.

تحول در مفهوم امنیت و امنیت بین‌المللی یکی از عوامل مهمی بود که ناکارآمدی نظام وستفالیای را نمایان ساخت. با گذشت زمان و پیچیده‌تر شدن ساختار اجتماعات بشری، سطح وابستگی متقابل میان انسان‌ها نیز بالاتر رفته است. موضوعاتی همچون تروریسم، تخریب محیط

زیست و گرم شدن کره زمین، بیماری‌های عفونی همچون ایدز، تسلیحات کشتار جمعی و خطر دستیابی تروریست‌ها به آنها، فقر و بیکاری و توسعه نیافتگی بخش عظیمی از جوامع انسانی، مهاجرت و ... درک سنتی از مفهوم امنیت و امنیت بین‌المللی را با چالش‌های جدی مواجه ساخته است.^{۲۲} در چنین شرایطی توانایی دولت‌ها برای تامین امنیت شهروندان خود به شدت کاهش می‌یابد و در بسیاری موارد با اعتراض شهروندان به ناکارآمدی دولت خود، حاکمیت‌ها به عامل اصلی ناامنی شهروندان تبدیل می‌شوند که لازم است با دخالت نهادهای بین‌المللی از پایمال شدن حقوق اولیه مردم جوامع تحت حاکمیت یک دولت نامطلوب جلوگیری شود.

مفهوم مداخله بشردوستانه نیز بحثی است که اصول نظام وستفاليا را در کلیت آن زیر سوال می‌برد. حربه‌ای که ناتو از آن برای حمله به لیبی استفاده کرد. جامعه بین‌المللی که براساس اصول حاکمیت، عدم مداخله و عدم استفاده از زور پایه‌ریزی شده است، مداخله بشردوستانه با هر شکل ممکن آن و با هر ابزاری که انجام شود می‌تواند بسیار مهلک و غیرقابل پذیرش باشد. بنابراین برای رسیدن به آن اهداف باید این نظام مورد بازبینی قرار گیرد. مداخله بشردوستانه بر این اساس پایه‌ریزی شده است که حس انسان دوستی به‌طور فطری در ذات همه انسان‌ها وجود دارد و این پدیده اصولاً غیرسیاسی و بی‌طرفانه است. همه انسان‌ها صرف‌نظر از جنس، نژاد و ملیت مورد احترام هستند و هر انسانی در هر کجای جهان توسط هر دولتی مورد آزار و اذیت قرار بگیرد، دیگران وظیفه دارند به یاری وی بشتابند. با همه این اوصاف، در حال حاضر مداخله بشردوستانه زمانی بیشترین مشروعیت خود را به‌دست می‌آورد که بر اساس مفاد فصل هفتم منشور سازمان ملل و با تصویب شورای امنیت انجام گیرد.^{۲۳}

به‌طور کلی نمی‌توان با قاطعیت مداخله بشردوستانه را رد یا قبول کرد. متأسفانه در دنیای امروز حکومت‌های فاسد فراوانی وجود دارند که برای حفظ قدرت حاضرند به قتل، تجاوز و نقض حقوق اولیه افراد جامعه خود دست بزنند. ساکت نشستن در مقابل اقدامات این دولت‌ها غیراخلاقی و به دور از شأن انسانی است. دخالت ناتو در یوگسلاوی، کوزوو و لیبی از این نوع دخالت‌ها بود که کمتر کسی در مقابل آن موضع مخالف گرفت. در این میان برخی دولت‌ها مداخله بشردوستانه را به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به منافع خود در نظر می‌گیرند که به اصل

موضع خدشه فراوانی وارد و بسیاری را نسبت به این مفهوم بدبین کرده است. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، بحث تفکیک‌ناپذیر بودن امنیت و ضرورت مداخله بشردوستانه به یک بحث عمیق و ریشه‌دار در دنیای کنونی تبدیل شده‌اند که با اصول نظام فعلی بین‌المللی در تضاد هستند. دیگر نمی‌توان در داخل مرزهای خود دست به هر عملی زد و با توجیه اصل استقلال و حاکمیت ملی و عدم دخالت دیگران در امور داخلی، از پیامدهای این اقدامات در امان ماند. حداقل با تکیه بر اصل تفکیک‌ناپذیر بودن امنیت و اینکه به هم خوردن امنیت یک جامعه برابر است با ناامنی تمامی جوامع، جامعه بین‌المللی مجبور به واکنش در مقابل حوادث به ظاهر داخلی کشورهاست. بنابراین ضرورت دارد نظام بین‌المللی مبتنی بر اصول وستفالیایی متناسب با ضرورت‌های دنیای جدید تغییر پیدا کند.

از نظام جدید جایگزین نظام وستفالیای کمتر صحبت به میان آمده و اطلاعات قابل توجهی در دست نیست. در سال ۲۰۰۵ کنفرانسی در کانادا برگزار شد و برای اولین بار از نظام بین‌المللی مبتنی بر مسئولیت حفاظت از حقوق همه شهروندان جهان به میان آمد. بسیاری این کنفرانس را طلعه یک نظام بین‌المللی جدید می‌دانند که آن را نظام حفاظت^(۱) یا نظام مبتنی بر مسئولیت حفاظت از حقوق همه شهروندان جهان اعلام کرده‌اند. نظام حفاظت بر این اساس استوار است که امنیت همه انسان‌ها به هم وابسته است و به خطر افتادن امنیت یک فرد مساوی است با ناامنی برای همه افراد بشر. از طرفی دیگر، اصولی مانند حق حاکمیت، استقلال و ... برای دولت‌ها در نظام جدید تا زمانی قابل احترام است که در خدمت صلح، رفاه، آرامش، آسایش، امنیت، آزادی و ... مردم جامعه خود باشد. حتی این کارویژه‌های داخلی برای دولت کافی نیست و همه دولت‌ها باید در خدمت صله و رفاه و امنیت بین‌المللی که به نوعی همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد، باشد. به محض اینکه هر دولتی توانایی خود را برای اجرای کارویژه‌های تعریف شده در مقابل شهروندان داخلی و خارجی از دست داد و یا بدتر از آن به صورت سازمان‌یافته به نقض حقوق افراد اقدام کرد، دیگر حق ادامه حکومت ندارد و باید بلافاصله با یک نظام کارآمد جایگزین شود.

1. Responsibility Conservation

برای عملی شدن این نظام جدید باید وضعیت آنارشی موجود در نظام بین‌الملل از بین برود و جهان صاحب یک قدرت فائده شود. در نظام جدید قدرت فائده سازمان ملل و یا به عبارت دقیق‌تر شورای امنیت با محوریت ناتو خواهد بود که با تحولات ساختاری عمیق با نظام جدید سازگارتر خواهد شد. بازوی نظامی سازمان ملل ناتو خواهد بود که با مجوز شورای امنیت اقدام به مداخله نظامی می‌کند. حمله ناتو به لیبی که با مجوز شورای امنیت صورت گرفت، نقطه عطفی برای نظام حفاظت به حساب می‌آید و به احتمال زیاد، این روند و سناریو برای کشورهای دیگر که اقدام به نقض حقوق بشر می‌کنند، تکرار خواهد شد. اینکه نظام جدید چقدر به حقیقت بپیوندد و مناسبات خود را در جهان گسترش دهد، معلوم نیست. آنچه مشخص است، این است که دولت‌ها دیگر به بهانه حق حاکمیت و داشتن استقلال نمی‌توانند دست به هر اقدامی در چارچوب مرزهای خود بزنند. به واسطه پدیده جهانی‌شدن و گسترش ارتباطات بین‌المللی، امنیت تفکیک‌ناپذیر شده و ناامنی در هر نقطه از دنیا به معنی ناامنی سایر مناطق است و به‌طور مستقیم تاثیر منفی بر زندگی همه ساکنان کره زمین خواهد گذاشت. به واسطه اقدامات غیرانسانی برخی حکومت‌ها و انعکاس این اقدامات به سراسر جهان توسط رسانه‌های مختلف، انسان‌ها نسبت به پایمال شدن حقوق هم‌نوعان خود و درد و رنج آنها حساس‌تر خواهند شد و دولت‌های خود را برای مداخلات بشردوستانه تحت فشار قرار خواهند داد، به‌طوری‌که دیگر کمتر کسی از سقوط و حتی کشته شدن قذافی، صدام، طالبان و القاعده و شخص بن لادن نگران می‌شود و واکنش منفی نشان می‌دهد و در بسیاری موارد هم این اقدامات به‌شدت مورد تایید و تشویق قرار می‌گیرند. همه و همه این عوامل، محملی را تدارک دیده‌اند تا ناتو بتواند با استفاده از فرصت پیش آمده، خود را به‌عنوان پلیس بین‌الملل و تنها نیروی نظامی حافظ صلح و امنیت بین‌المللی مطرح کند.

نتیجه‌گیری

ناتو بعد از جنگ سرد و فروپاشی شوروی به‌تدریج و گام‌به‌گام شروع به بازتعریف اهداف و راهبردهای خود کرد. ناتو که هیچ رقیبی برای سد کردن بلندپروازی‌های خود نمی‌بیند، درصدد است تا حوزه منافع و قدرت خود را از منطقه یورو - آتلانتیک به سراسر جهان گسترش دهد. ناتو

در دنیای بی‌رقیب و بدون موازنه‌گر در حال تبدیل شدن به پلیس بین‌الملل و بازوی نظامی سازمان ملل است که تغییر رویکرد «امنیت اعضا تفکیک‌ناپذیر است» به «امنیت تفکیک‌ناپذیر است» و گنجاندن تهدیدهایی مانند: تروریسم، بنیادگرایی اسلامی و سلاح‌های کشتار جمعی در صدر تهدیدهای خود سازوکار خوبی برای رسیدن به یک هویت جهانی جدید است. ناتو برای اعلام عملی ظهور هویت جدیدش به‌عنوان تنها نیروی حافظ صلح و امنیت جهانی، نیاز داشت که در حوزه‌های غیر از حوزه سنتی و راهبردی خود دست به عملیاتی محدود و آزمایشی بزند. این حوزه کشور لیبی بود و آزمایش هم با موفقیت به انجام رسید. ناتو و یا به عبارت بهتر دنیای غرب، از این به بعد به دنبال تحول و بازتعریف نظام بین‌المللی فعلی خواهند بود. نظامی که به احتمال زیاد غیرآنارشیک و کدخدای آن دنیای غرب به رهبری آمریکا و در قالب ناتو خواهد بود.

حمله ناتو به لیبی را باید طلوعه فروپاشی نظام وستفاليا در نظر گرفت. پایه و اساس معاهده وستفاليا احترام به تمامیت ارضی کشورها، عدم دخالت در امور داخلی آنها و از همه مهم‌تر حاکمیت مطلق دولت‌ها در چارچوب مرزهای خود است. اما غرب بر اساس منافع خود دیگر حاضر به ادامه این نظام نیست و در حال طراحی نظام جدیدی به نام «مسئولیت حفاظت» است. اساس و پایه این نظام جدید اعلامیه جهانی حقوق بشر است. در این نظام جدید به جای حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها، حقوق اولیه انسان‌ها مورد احترام قرار گرفته و هر دولتی چنانچه بخواهد این حقوق را زیر پا بگذارد، دیگر صلاحیت حکومت بر مردم را ندارد و باید با هر ابزار ممکن ساقط شود. در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که: اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به‌عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و ستم مجبور نگردد. غرب معتقد است هر جا که ملت‌ها علیه دولت خود به قیام برخیزند، در واقع حقوق انسانی آنها پایمال شده است و باید بر اساس نظام جدید حفاظت، از حقوق انسان‌های بی‌گناه و در معرض تهدید حفاظت کرد. در این میان ناتو به ابزار مناسبی برای حاکم کردن نظام حفاظت به جای نظام وستفاليا تبدیل شده و از این به بعد، به بازوی نظامی سازمان ملل و تنها نیروی نظامی برای ایجاد امنیت بین‌المللی تبدیل خواهد شد و پس از صدور قطعنامه‌های سازمان ملل علیه دولت‌هایی که به اصول نظام حفاظت و اعلامیه جهانی حقوق بشر پایبند نباشند، با هدف حفاظت از حقوق غیرنظامیان وارد عمل خواهد شد.

پاورقی‌ها:

۱. خلیل شیرغلامی، «آسیب‌شناسی داخلی گسترش ناتو»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۹، ۱۳۸۶، ص ۸۲.
۲. افسانه احدی، «ناتو و محیط امنیتی ایران»، قابل دسترس در:
[http://: www. csr. ir. 19/6/1389](http://www.csr.ir.19/6/1389).
۳. بهادر امینیان، آمریکا و ناتو، پایداری و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۸۶.
۴. اله کولایی و دیگران، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی؛ دگرگونی در ماموریت‌ها و کارکردها، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
۵. ماندانا تیشه‌یار، «بازی جدید ناتو در عراق»، روزنامه شرق، ۱۴ مرداد ۱۳۸۳.
۶. محمود دهقانی، «راهبرد آینده ناتو در خاورمیانه»، قابل دسترس در:
<http://: www. csr. ir. 19/6/1389>.
۷. افسانه احدی، «تحركات ناتو در پی اجلاس بخارست»، قابل دسترس در:
<http://: www. csr. ir. 19/6/1389>.
۸. مصطفی دلاور پور اقدم و سعید فردی پور، خیزش‌های مردمی خاورمیانه و ملاحظات امنیتی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹، صص ۲۶ - ۲۷.
۹. جنیفر مدکالف، ناتو (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) گذشته، حال و آینده، ترجمه عسگر قهرمانپور بناب، تهران: خرسندی، ۱۳۸۸، ص ۳۷.
۱۰. همان، صص ۳۹ - ۴۰.
۱۱. محمود محمدی، اثر ماموریت‌های جدید ناتو بر منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مجمع تشخیص مصلت نظام، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۹، ص ۳۰.
۱۲. عنایت‌الله یزدانی، میترا بمانا و پروانه میلاجری، «ناتو در افغانستان: اهداف و چالش‌ها»، در مجموعه مقالات پانزدهمین همایش آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۸، ص ۳۲۴.
۱۳. سعید فردی پور و مهدی ذوالفقاری، حضور ناتو در افغانستان و بایسته‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، دفتر مطالعات سیاسی، ۱۳۸۸، ص ۴.
۱۴. منصور رحمانی، «اهداف و چالش‌های گسترش ناتو به خاورمیانه»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال چهارم، شماره ۱۱، ۱۳۸۵، ص ۷۶.

۱۵. محمد احدی، *ناتو در قرن ۲۱*، تهران: مرکز آموزشی پژوهشی شهید سپهبد صیاد شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۸۹.
۱۶. سعید تائب، «ناتو و جهانی شدن»، در کتاب *اروپا (۶) ویژه ناتو*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، ص ۳۶.
۱۷. «اهداف پنهان ناتو در خاورمیانه»، قابل دسترس در <http://www.mena-news.ir.20/3/1389>.
18. *Land Operations in the Year 2020 The Research and Technology Organization (RTO) Of NATO* ;
- عملیات زمینی ناتو در سال ۲۰۲۰؛ سازمان تحقیق و فناوری ناتو، ترجمه مسعود منزوی، تهران: مرکز آینده پژوهی علوم و فناوری دفاعی، مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی، ۱۳۸۹، ص ۸۴.
۱۹. مصاحبه نویسنده با دکتر قدیر نصری در خصوص علل تعلل ناتو در پایان دادن به دیکتاتوری قذافی، ۱۳۹۰/۳/۱۵.
۲۰. کی. جی. هالستی، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ص ۱۴۰.
۲۱. رابرت اچ. جکسون، «تکامل جامعه بین‌المللی»، در *جهانی‌شدن سیاست روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)*، جان بیلیس و استیو اسمیت، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و همکاران، تهران: موسسه ابرار معاصر، ج ۱، ۱۳۸۳، صص ۱۱۱ - ۱۱۰.
۲۲. حمید بعیدی‌نژاد و همکاران، *تحول در ساختار سازمان ملل متحد*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، ص ۵۵.
۲۳. نیک.لاس جی. ویلر و الکس جی. بلامی، «مداخله بشردوستانه و سیاست جهانی»، در *جهانی‌شدن سیاست روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)*، جان بیلیس و استیو اسمیت، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و همکاران، تهران: موسسه ابرار معاصر، ج ۲، ص ۱۰۹۵.